

مقدمه :

این بار دومیست که برای شناخت آداب ایرانیم کنجاویم به جایی نمیرسید و مجموعه ای از خرافات و جوابهایی ناقص و غیر واقعی ذهنم را ناراحت میکرد. چهارشنبه سوری روزی بود که خاطراتی بی نظیر را از آن داشتم و هر سالی که میگذرد گویی از آن شیرینیها کاسته میشود. برای خودم متأسفم که پس از ۲۵ سال حالا در جستجوی ریشه های این روز به صورت حقیقی برخاسته ام البته بیاد دارم برخی شنیده هایم در این مورد را که میدانم به چه علتی این جشن را آتش پرستی میدانستند!! حال برایم مثلث است که تنها تحقیق میتواند روشنگر حقایق باشد. گرچه این جشن در حال حاضر با بسیاری چیزهای دیگر مخلوط شده و هر ساله آسیبهایی زیادی به اموال و جان هم وطنان میزند ولی جشنیست که اگر میدانستم به چه معناست و اگر هویت و اصلتم را میشناختم شاید به طور دیگری آنرا برگزار میکردم که در خور آن برای زمان حال باشد. مقاله زیر نیز یکی از بهترین نتایج من پس از اندکی جستجوست. ایکاش زود تر بزرگ میشدم.

جشن چهارشنبه سوری از کجای تاریخ آغاز شد؟

اکثریت ایرانیان و جهانیان دوستدار تاریخ و فرهنگ والای ایران زمین، شاهنامه فردوسی را خوانده اند و این نکته را تایید میکنند که این فرهنگ غنی، از افسانه های حماسی ایرانی که در شاهنامه فردوسی به نظم آمده، تاثیرات بسیار پذیرفته است و چرا میفرماید:

عجم زنده کردم بدین پارسی

بسی رنج بردم در این سال سی

ریشه جشن چهارشنبه سوری را هم میبایست در لابلای صفحات این کتاب ارزشمند جست بکوشیم تا یان فرهنگ و این کتاب را همچون گوهری ارزشمند در صدف افکار خویش پیورانیم و حافظ این میراث بزرگ بشری باشیم تا دستخوش فراموشی نگردد و برای آیندگان باقی بماند.

در شاهنامه فردوسی، قصه (حدوداً به هزار سال پیش از میلاد مسیح میرسد) از آنجا آغاز میشود که :

کیکاووس شاه که پادشاه عادل بود و در زمان او آریاییان (ایرانیان) در قدرت و عزت زندگی میکردند پسری داشت به نام سیاوش...

در آن زمان رسم چنین بود که پسران وقتی به سن پانزده سالگی میرسیدند میبایست تحت آموزش استادان فن تیراندازی، اسب سواری و فنون جنگاوری قرار میگرفتند و چه بسا این آموزشها با سفرهای متعدد همراه بود. سیاوش نیز که حالا به سن ۲۱ سالگی رسیده است با کسب مهارتهای لازم و اندامی ستبر و رشید از سفر طولانی باز میگردد و بوسه بر دستان پدر میزند ولی سودابه جوان که همسر جدید و سوگلی کیکاووس بود یک دل نه صد دل، به او میبازد ولی در شکار دل سیاوش ناکام میماند و سیاوش در هر بار تمنای نابجای وصال از سوی سودابه، به او میگوید که او را همچون مادر خود میداند و عشق را با خیانت به پدر آلوده به ننگ نخواهد کرد.

سودابه کینه سیاوش را به دل میگیرد و در پی انتقام از او، تهمت ناروای خیال تجاوز را به سیاوش نسبت میدهد و کیکاووس که از شنیدن این موضوع دیوانه وار نعره میکشد فرمان اعدام سیاوش را در واپسین سه شنبه سال صادر میکند ولی سیاوش پاک، برای اثبات پاکدامنی خود از پدر میخواهد تا از آتش بگذرد تا اگر به سلامت از آتش گران بیرون آمد کیکاووس بداند که او مهر پدر را با هیچ عشق ناپاکی طاق نمیزند.

در میان گریه عزیزان و دوستان، غم غروب صد چندان میشود... آتشی بزرگ فراهم میاید و سیاوش با جامه سفید در سیاهی شب، به آرامی درون دود و آتش میرود ولی آتش با محبت و گرمی مایه گرفته از محبت خداوند، سیاوش پاک را به سلامت تا آنسوی دیگر بدرقه میکند و غریو شادی از مردم بلند میشود و کیکاووس بیقرار، که حالا آرزوی دیگری جز وصال دوباره سیاوش نداشت او را با چشمان اشک آلود در آغوش میگیرد و از او تمنای بخشش میکند.

سودابه که شرمنده از دروغ و خطای خود شده بود به گناه خود اعتراف میکند ولی به خواست سیاوش گناه او بخشوده میشود ولی سیاوش که میدانست از کینه سودابه و عشق سوزان او در امان نخواهد بود در پی فرصتی است که دوباره به سفر برود ولی هر بار پدر مانع میشود.....

دیری نمیگذرد که افراسیاب رویین تن که دشمن دیرینه ایرانیان بود با سپاهی بزرگ به جنگ ایرانیان میاید ولی کسی از افسران سپاه جسارت رفتن به صحنه نبرد را ندارد. در این هنگام سیاوش از پدر رخصت عزیمت به نبرد و رویارویی با خصم میکند پدر در مانده است و رستم دستان و سربازانش را که اکنون در

جبهه ای دیگر مشغول جنگ با دشمنان ایران زمین هستند در بر ندارد، به ناچار مهر پدری را با نثار بوسه های آخرین به سیاوش جوانش هدیه میکند و سیاوش فدایی با سربازان اندک راهی نبردی نابرابر میشوند.

سیاوش و سربازان به سپاه دشمن میزنند و قراولان افراسیاب را نابود میکند و خبر با پیک پیروزی به کیکاووس میرسد ولی پس از چند روز افراسیاب، جنگاوری ورزیده با سپاه سپاهش میرسد و دستش را به خون سیاوش ناکام آلوده میکند و این خبر بسرعت در تمام ایران زمین میپیچد تا به گوش رستم میرسد و رستم که به خروش میاید فرماندهی سپاهش را به برادرش میسپارد و با دسته کوچکی از سپاهش بسرعت روانه جنگ با افراسیاب میگردد و برادر رستم و بقیه سپاه ایران نیز که از این خبر سخت آشفته بودند در یورش سختی جنگ را با شکست دشمن، یکسره میکنند و برای کمک به رستم در پی او روانه میشوند.

رستم به اردوگاه افراسیاب میرسد و پس از نبرد سخت و تن به تن تیر زهرآلوده دو سری که سیمرخ به او داده از چله کمان رها کرده و به چشمان افراسیاب (تنها جایی که افراسیاب رویین تن نبود) مینشاند و خیال اهریمنی اش را همراه او به درک میسپارد و بدینسان سپاه افراسیاب، بدون فرمانده کاملاً تارومار میگردد و خون سیاوش پایمال نمیگردد.

آیین مهر و فرهنگ غنی و قهرمان پرور ایرانی، بجای سوگواری در غم مرگ سیاوش (این افسانه واقعی یا واقعیت حماسی) شادی عبور سیاوش را از آتش را برمیگزیند تا در هر سال به پاس پاکدامنی سیاوش و سیاوشان ایران زمین و محبت بی دریغ خداوند به سیاوشان پاکدامن، جشنی بر پا کنند و مرد و زن، یاد او را در دل زنده کنند و با پریدن از روی آتش خود را لایق سیاوش بودن بدانند.

با آرزوی مهر سیاوش در دل هر آریایی
خسرو احمدی مقدم

با اندکی تغییر . بهزاد خزاما ۱۳۸۵/۱۲/۱۹

www.khazama.com